

## مقایسه احکام ترکیبی ماتقدم با تداعی صور نفسانی هیوم

علی مرادخانی\*

پیمان پورقناد\*\*

### چکیده

این مقاله در پی یافتن وجوه تمایز قضایای ترکیبی ماتقدم (که مقولات فاهمه در حکم بدان‌ها ضروری هستند) از صرف تداعی صور نفسانی است. با تحلیل منطقی قضایای حاوی مقولات کانت، نشان می‌دهیم که مقولات وجهه نظر کیفیت و کمیت (به استثنای مقوله تمامیت) مفهومی ذهنی که به تجربه در نمی‌آید، در بر ندارند و تنها معرف ساختارهای منطقی هستند - که تجربه‌گرایان نیز بر آن اذعان دارند - نه شروط ضروری حکم. مقولات وجهه نظر جهت به شرط معناداری تنها به واسطه ذهن معنا می‌یابند نه از طریق تجربه. مقوله علت در احکام شرطی دقیق‌تر بررسی می‌شود و نشان داده می‌شود که دیدگاه تجربه‌گرایان با دیدگاه کانت از حیث ماهیت رابطه علی ناسازگار اما از حیث وجود خود رابطه بین پدیدارها، سازگار است. در این بین به مقولات جوهر و مشارکت به دلیل خارج شدن از بحث مورد نظر نمی‌پردازیم.

**واژگان کلیدی:** قضایای ترکیبی ماتقدم، تداعی صور (معانی)، نسبت، انطباعات، اقتران زمانی - مکانی.

\*. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال dr.moradkhani@yahoo.com

\*\* . کارشناس ارشد فلسفه علم peyman.pourghannad@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۷؛ تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۱۰/۱۵]

### مقدمه

یکی از جلوه‌های انقلاب کپرنیکی کانت تولد نوع جدیدی از قضایا بود که به‌رغم تقسیم‌بندی متداول تا آن زمان که قضایا را یا تحلیلی (Analytic) ما تقدم می‌دانست و یا ترکیبی ما تأخر (A Posteriori) دو خصوصیت تقدم و ترکیبی بودن را توأمان دارا هستند. اهمیت چنین قضایایی در اینجا است که وی تصدیق و حکم بدان‌ها را صرفاً محصول حس نمی‌داند و فاهمه انسان را مجهز به ابزاری می‌داند که شرط تصدیق ما به هر قضیه‌ای محسوب می‌شوند. در نگاه اول واضح به نظر می‌رسد که چنین قضایایی در صورت امکان، به‌کلی با صرف تداعیات تصورات متفاوتند، زیرا پای عواملی ماتقدم را که مسبوق به حس نیستند به وسط می‌کشد. در اینجا بدون اینکه مقاله قصد داشته باشد در مورد امکان وجود چنین قضایایی بحث کند درصدد پاسخ به این مسأله است که آیا این قضایا (اگر وجود داشته باشند) با بیان صرف از توالی پدیدارها (Phenomenon) بدون اینکه رابطه‌ای ضروری-ذهنی (Necessary - Subjective) بین پدیدارها برقرار باشد، تفاوت دارند یا نه.

### ترسیم حدود بحث

بحثی که ما فعلاً با آن مواجه هستیم به مسائلی مربوط می‌شود که تنها بخشی از عقاید کانت را تشکیل می‌دهد نه تمام آن را؛ گرچه می‌دانیم بدون در نظر گرفتن آن، فلسفه کانت قابل درک و دفاع نیست. لذا قصد داریم در اینجا نشان دهیم که آیا اولاً بحث ما علی‌القاعده به فصل‌حسیات استعلایی (Transcendental Aesthetic) کانت مربوط می‌شود و ثانیاً اگر پاسخ بدین سؤال منفی باشد، آیا منظور نکردن محتوای این فصل ضروری به تحلیل ما وارد می‌کند یا نه.

کانت شروط ماتقدم حکم را به دو قسمت شروط ماتقدم حس (شامل زمان و مکان) و شروط ماتقدم فهم (شامل مقولات) تقسیم می‌کند. شروط ماتقدم حس آن شروط ضروری و کلی هستند که تجربه بدون آن‌ها ممکن نیست (کانت، ۱۳۸۳، ۱۲۱-۱۱۰) و شروط ماتقدم فاهمه شروط کلی و ضروری حکم بین پدیدارها هستند (کانت، ۱۳۸۳، ۱۴۹). وقتی صورت‌بندی حکم مورد نظر است لاجرم وارد حیطه منطق استعلایی کانت می‌شویم، در مقابل هم هر گاه منظور نظر ما محتوا و ماده حکم باشد، هدف بررسی تصورات ایجاد شده در ذهن ماست که به حیطه حس استعلایی مربوط می‌شود. لذا اگر مقصود، بررسی و مقایسه قضایای ترکیبی ماتقدم با قضایای حاکی از تداعی صور باشد واضح است که بحث ما به رابطه بین پدیدارها بر می‌گردد نه به ماهیت خود صور. پس ما صرفاً می‌پردازیم به رابطه بین تصورات بدون اینکه نیازی باشد شروط ماتقدم حس را منظور کنیم.

اگر قصد کنیم که قضایای ترکیبی ماتقدم را با تداعی صور نفسانی مقایسه کنیم، نیازی نداریم که به جنبه کمیت یا کیفیت قضایا بنگریم. فرق چنین قضایایی با تداعیات صور در کمیت و کیفیت نیست.

۱) از جنبه کمیت، ما با رابطه بین گزاره‌ها سر و کار داریم، نه با رابطه بین صور پدیدارها در یک قضیه واحد. اگر حکمی کلی را تصدیق کنیم در واقع مصادیق جزئی مختلف آن را تأیید کرده‌ایم و از طریق مقوله مربوطه (وحدت - Unity Category) عطف آن‌ها را با معرفی سور کلی، به یک قضیه کلی تحویل می‌نماییم. در مورد قضایای جزئی نیز چنین استدلالی سودمند است. اما برای تصدیق یک قضیه شخصی مثل «رضا بیمار است» لازم است بین تصویری که از رضا در ذهن داریم با تصویری که از بیماری داریم رابطه‌ای برقرار کنیم. پس جنبه کمیت، در ایجاد تفاوت بین ماهیت یک قضیه ماتقدم و یک قضیه حاکی از تداعی صور نفسانی، نقشی ندارد (ادعا این نیست که مقولات گفته شده در ماتقدم بودن قضایای ترکیبی دخیل نیستند بلکه مقصود این است که نشان دهیم ربطی به تفاوت بین تداعی صور نفسانی و ماتقدم ندارند).

در مورد قضایای شخصی (Personal Statement) لازم است که ما علاوه بر تصور موضوع و محمول رابطه بین آن دو را نیز فهم کنیم که از راه صرف تجربه ممکن نیست. اگر در مثال فوق تصور رضا و تصور بیماری حاصل شود برای اینکه حکم کنیم که رضا بیمار است نیاز داریم که فهم کنیم آن کسی که هم رضا است و هم مصداق بیمار به شمار می‌رود، در واقع یکی است و این همان امری است که تجربه‌گرایان نمی‌توانند با ابزار نسبتاً محدود خود آن را توجیه کنند، در حالیکه کانت با معرفی مقوله تمامیت این امکان را فراهم نموده است. نتیجه اینکه هر چند مقوله تمامیت شرط ضروری و لازم حکم است اما مقولات وحدت و کثرت (Multiplicity Category) چیزی بیش از آنچه تجربه‌گرایان می‌گویند اضافه نمی‌کند، چراکه احکام کلی و جزئی (Universal and particular judgment) را معادل با عطف احکام شخصی می‌توان بیان کرد.

۲) از جنبه کیفیت با عکس وضعیتی که در مقولات وابسته به کمیت برقرار بود، مواجه هستیم. در اینجا دیگر ارتباط گزاره‌ها نیست که مقولات کیفیت را ضروری می‌دارد بلکه نوع ارتباط تصورات - یعنی ایجابی (Affirmative) سلبی (Negative) و معدوله (Indefinite) - با یکدیگر اهمیت می‌یابد. در اینجا نیز تلاش این است که ببینیم آیا سه کیفیت ممکن رابطه در تداعی صور نفسانی نیز وارد می‌شوند یا نه.

### نخست؛ ایجاب

اگر ما تصور الف را در ذهن داشته باشیم به نحوی که تصور ب را در ذهن تداعی کند، حکم ما در حمل ب بر الف کیفیت ایجاب را داراست.

### دوم؛ سلب

اگر ما تصور الف را در ذهن داشته باشیم به نحوی که تصور ب را در ذهن تداعی نکند، حکم ما در

حمل ب بر الف کیفیت سلب را داراست.

### سوم؛ عدول

اگر ما تصور الف را در ذهن داشته باشیم به نحوی که نقیض تصور ب را در ذهن تداعی کند، حکم ما در حمل ب بر الف کیفیت عدول را داراست.

سه تعبیر بالا بیانگر تلاشی بود که در ترجمه احکام ایجابی، سلبی و معدوله از ادبیات کانتی به چارچوب فکری تجربه‌گرایان انجام گرفت، با این هدف که نشان داده شود تنها با ابزار تجربه‌گرایان که همان مفهوم تداعی به‌علاوه حس است، می‌توان امکان وجود چنین احکامی را - که کانت ادعا می‌کند متفاوت‌اند با صرف تداعی صور - توجیه نمود (در واقع مقولات وجهه نظر کیف چیز جدیدی اضافه نمی‌کند).

آنچه اینک باقی می‌ماند مقایسه نگاه کانت و مشرب اصالت تجربه در مورد صورت احکام ماتقدم در باب مقولات وجهه نظر نسبت و جهت است. مقولاتی که در وجهه نظر جهت می‌آیند به دلیل نفی مفاهیمی مثل ضرورت (که امکان نیز از آن قابل انتزاع است) و جوهر در نگاه تجربه‌گرایان، بحثی است که آشکارا مختص کانت است. بحثی که باقی می‌ماند و بخش قابل توجه این مقاله را به خود اختصاص می‌دهد، مقایسه کانت با هیوم از حیث رابطه نسبت (Attribution) بین تصورات است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

### طرح مسأله اصلی

تحلیلی به قضایایی اطلاق می‌شود که مفهوم محمول در موضوع مندرج است لذا با تحلیل مفهوم موضوع به‌ناچار ذهن محمول را بر موضوع حمل می‌کند. در مقابل، قضایای ترکیبی قضایایی هستند که هر قدر موضوع را به‌طور مبسوط تعریف کنیم به مفهوم محمول دست نمی‌یابیم و برای تصدیق به حکم باید به تجربه متوسل شویم (کانت، ۱۳۳۳، ۸۷-۸۴). برای مثال، قضیه «مردان مجرد بدون همسر هستند» تحلیلی است اما «آتش سوزان است» ترکیبی به شمار می‌رود.

می‌توان اشکال کرد که این تفکیک بین دو نوع قضایا تا حد زیادی به تصدیق‌کننده قضیه بر می‌گردد؛ مثلاً برای کسی که ارسطویی فکر می‌کند جسم شامل دو جوهر صوری (Formal Substance) و مادی (Material Substance) است و بدون تجربه برای انسان محرز است که قضیه فوق صادق است و لذا تحلیلی، درحالی‌که یک فرد تجربی مسلک که به جوهر اعتقادی عقلی ندارد، این قضیه را در صورتی می‌پذیرد که در مشاهده خود جسم و دو جوهر مذکور را حس کند. پس علاوه بر اینکه برای فرد اخیر تجربه شرط لازم حکم به قضیه است، حتی ممکن است (یا قطعاً) این فرد تجربی مسلک این قضیه را تأیید نماید، در حالیکه بنا به تعریف قضایای تحلیلی به محض ادا شدن تصدیق می‌گردند.

## (A Comparison of A Priori Synthetic Judgments and Hume's Theory of Abstract Ideas)

پس ظاهراً این تفکیک چندان روشن نیست و برای هر چارچوب فکری نتایج مصداقی آن با یکدیگر تفاوت خواهد داشت. حتی می‌توان تا آنجا پیش رفت که ادعا کرد قضیه‌ای مثل «زمین به دور خورشید می‌گردد» تحلیلی است! اگر بگوییم زمین جرم دارد احتمالاً تحلیلی سخن گفته‌ایم زیرا در مفهوم زمین، جرم داشتن مندرج است. به‌علاوه، اگر فردی قوانین حرکت و جاذبه نیوتن را قبول داشته باشد که بین تمام اجرام برقرار است، ناگزیر است بپذیرد که زمین هم به‌عنوان یک جرم تحت قوانین نیوتن رفتار می‌کند و در نتیجه بنا به تبیینی که نیوتن به دست می‌دهد باید به دور خورشید بگردد. زیرا در غیر اینصورت یا قانون مذکور نادرست است و یا زمین جرم نیست (یعنی مصداقی از دایره شمول قانون قرار نمی‌گیرد)؛ ابتدا به امکان اول می‌پردازیم که غریب‌تر می‌نماید. اگر زمین را جرمی فرض نکنیم در اینصورت باید ادعان کرد که اساساً زمین را چیزی دیگر به غیر از آنچه گوینده قضیه از آن صحبت می‌کند، فرض کرده‌ایم. بنابراین، صرفاً «زمین» اشتراک لفظی دارد با زمینی که ما امروزه از آن حرف می‌زنیم. به‌علاوه، قضیه فوق که «زمین جرم ندارد» خود یک قضیه تحلیلی می‌شود، البته قضیه‌ای که با این تفسیر از مفهوم زمین صادق می‌شود، در عین حال که تحلیلی نیز هست زیرا قضیه تحلیلی سلبی نیز ممکن است. پس این شق بحث متناقض است.

حال به فرض دوم می‌پردازیم که حکایت از این می‌کند که قوانین حرکت و جاذبه نیوتن نادرست است. در اینجا ما به نوعی دچار مصادره به مطلوب شده‌ایم چون از چارچوب فکری نیوتنی خارج شده‌ایم. اما فرض ما این بود که تحلیلی بودن بستگی دارد به پیش‌فرض‌های فکری ما که در اینجا قوانین نیوتن هستند، پس مقدم شرط ما برای تحلیلی بودن که همانا وفادار بودن به چارچوب فکری خاص خود است محقق نشده است، لذا چنین حکم مشروطی با مقدم کاذب همواره صادق است. نتیجه‌ای که از این دو بند حاصل می‌شود این است که قضیه تحلیلی با تعریفی که در بند اول از آن داده شد برای هر فرد که با چنین قضیه‌ای مواجه می‌شود ضرورتاً تحلیلی نخواهد بود.

اما چنین پیامدی ضروری به نظام فلسفی کانت نمی‌زند زیرا مثال‌هایی که خود او برای قضیه تحلیلی می‌زند به‌گونه‌ای است که به نظر می‌رسد که کانت نیز به این مسأله واقف بوده است. در حقیقت، به نظر او قضیه‌ای تحلیلی است که صدقش تنها با اصول منطق و توجه به معنای الفاظ دال<sup>۱</sup> بر موضوع و محمول، آشکار باشد، لذا اگر چنین قضیه‌ای را نفی کنیم لزوماً به تناقض‌گویی منطقی اقدام کرده‌ایم (کانت، ۱۳۸۳، ۸۶). اینکه در تحلیلی‌ها مفهوم محمول در موضوع مندرج است سبب گمراه شدن خواننده می‌شود زیرا اندراج مفهوم محمول در موضوع اعم از ضرورت صدق رابطه منطقی موضوع و مفهوم است، یعنی هرگاه ارتباط مفهوم موضوع با محمول صرفاً منطقی باشد، مطمئناً مفهوم محمول در مفهوم موضوع داخل است اما اینگونه نیست که همواره اگر مفهوم محمول در مفهوم موضوع مندرج باشد، صدق قضیه‌ای که از اسناد این دو به هم حاصل می‌شود تنها به کمک منطق حصول گردد. پس با نشان دادن یک معیار دقیق برای تحلیلی بودن

قضایا، مشخص می‌شود که حداقل قوانین علم تجربی به دلیل اینکه تنها با اصول منطق صدق و یا کذبشان آشکار نمی‌شود، به‌رغم اینکه بسته به چارچوب فکری گوینده، مفهوم محمول در موضوع می‌گنجد، همگی ترکیبی هستند و حال می‌توان به‌دنبال شرایط ضروری و کلی صدق آن‌ها (البته اگر موجود باشد) رفت. اگر معیار تحلیلی بودن دقیقاً روشن نمی‌شود، بسیاری از گزاره‌های علمی تحلیلی محسوب می‌شدند که در این صورت اصولاً بحث تفکیک این قضایا از گزاره‌های مبنی بر تداعی صور بیهوده می‌نمود.

اما اینک به مطلب اصلی مورد بحث بر می‌گردیم. اگر چنین قضایایی ممکن باشند، صورت منطقی این قضایا تنها بیان‌کننده تداعی متوالی تصورات موضوع و محمول نیست و در اسناد این دو به هم چیزی از مقولات فاهمه و در ادراک این تصورات چیزی از مقولات حس (زمان و مکان) دخالت دارند. اما تجربی‌گرایان ادعا می‌کنند که ما می‌توانیم دو حد موضوع و محمول را در یک قضیه به کار ببریم و این دو تصور صرفاً با یکدیگر تداعی دارند. چنانکه از ظاهر بحث بر می‌خیزد، تفاوتی، آن هم بنیادین، بین این دو نگاه وجود دارد که اولی ذهن را نیز در امر فهم دخیل می‌داند در حالیکه دومی نه‌تنها مقولات فاهمه را قبول ندارد بلکه حتی اصولاً منکر هر گونه منبع معرفتی جدای از ادراک حسی است. اما بینیم فراتر از این ادعاها آیا چنین دعوی‌ای اصولاً ماهیتی به‌جز درگیری لفظی دارد یا نه؛ که البته در بادی امر بسیار غریب می‌نماید که چنین بحثی صرفاً به درگیری لفظی منحل شود.

### اسناد و رابطه (Ascription and Relation)

ابتدا برای ادامه بحث بهتر است نگاهی به ساختار احکام حملی (Categorical Judgment) بیفکنیم. یک حکم ساده شامل موضوع، محمول و رابطه اسنادی است که عملش حمل محمول بر موضوع است و در زبان فارسی با لفظ «است» مشخص می‌شود، مثلاً «همه انسان‌ها فانی هستند» نمونه‌ای از این احکام است که در آن بین مفهوم انسان و مفهوم فانی بودن رابطه برقرار شده است. اما آیا تمام احکام ظاهراً غیر مشروط (لااقل در ظاهر و در بیان عامه) به این نحو صورت‌بندی می‌شوند؟ مثلاً فرض کنید می‌گوییم «آب در دمای صد درجه سانتیگراد به جوش می‌آید» و یا بگوییم «هر جسم که در نزدیکی سطح زمین رها می‌شود به سمت مرکز زمین سقوط می‌کند»؛ همانطور که ملاحظه می‌شود در این قضیه دیگر ما شاهد لفظ «است» برای اسناد مفاهیم موجود در قضیه به یکدیگر نیستیم؛ در عوض از یک رابطه (محمول) دو یا چند سوبه (Multi-Place Predicate) استفاده می‌شود.

قضایای علمی (Scientific Statements) مخصوصاً قضایایی که حاکی از مفاهیم فیزیکی هستند معمولاً به‌صورت اخیر بیان می‌شوند. آنچه مرسوم است و ظاهراً کانت نیز در قرن هجدهم از آن تبعیت کرده، این است که چنین احکامی به‌صورت شرطی بیان می‌شوند. برای نمونه

## (A Comparison of A Priori Synthetic Judgments and Hume's Theory of Abstract Ideas)

به جای اینکه بگوییم «آب در صد درجه سانتیگراد به جوش می‌آید» می‌گوییم «اگر ماده‌ای با مشخصات آب داشته باشیم و آن را تا صد درجه سانتیگراد حرارت بدهیم، آنگاه چنین ماده‌ای به جوش می‌آید» (یا «به نقطه جوش رسیده است»). بهتر است یک قدم بیشتر بر داریم و مقدم و تالی این قضیه شرطی را به شکل حمله در آوریم: «اگر ماده‌ای آب باشد و تا صد درجه سانتیگراد حرارت دیده باشد، آنگاه این ماده به نقطه جوش رسیده است» (اساساً اگر بخواهیم علیت را وارد علم کنیم، همانطور که در فیزیک نیوتن وارد شده است، ناچاریم از ساختار شرطی استفاده کنیم، هرچند ادعا نمی‌کنیم که همه احکام شرطی ضرورتاً بیان‌کننده رابطه علی بین رخداد علت و رخداد معلول هستند). این ادعایی است که کانت مطرح کرده است و چنین احکامی را احکام شرطی از حیث رابطه و نسبت قرار داده است که حکم بدان‌ها منوط به مقوله ذهنی علیت است (کانت، ۱۳۸۳، ۲۵۶). عامل ماتقدم در این احکام، چنانکه گفتیم، مقوله علیت است. آنچه از نظر کانت این احکام علمی را از احکامی که صرفاً حاکی از تداعی تصورات هستند متمایز می‌کند همان مقوله‌ای است که حکم شرطی را برای ما ممکن می‌سازد. صورت‌بندی شرطی از نظر کانت نتیجه قوه فاهمه ماست و وجود چنین توانایی ذهن است که حکم را غیر از تداعی معانی می‌کند.

اما تجربی‌گرایان چه می‌گویند؟ آیا آنان منکر هرگونه رابطه بین تصورات ما از جهان خارج هستند؟ اگر دیگران می‌گویند که هر جسم که در نزدیکی سطح زمین رها می‌شود به سمت مرکز زمین سقوط می‌کند، چه انطباعاتی (یا تصوراتی) در ذهن‌شان حاصل می‌شود؟ آنان می‌گویند تمام عمل فهم انسان به حس محدود می‌شود. اما چه تجربه‌هایی ما را وا می‌دارد که چنین قضیه‌ای را بیان کنیم؟ در همان قضیه که در بالا به آن اشاره شد ما تصویری از زمین داریم و تصویری هم از جسم داریم. تا اینجا بین کانت و تجربه‌گرایان تفاوتی دیده نمی‌شود اما یک قدم دیگر باقی مانده است و آن پاسخ به این پرسش است که آیا تجربه به ما **سقوط جسم مفروض** را نشان نمی‌دهد. جواب آشکارا مثبت است یعنی ما به‌علاوه تصویری که از جسم و زمین داریم می‌توانیم سقوط را حس کنیم. حتی در غالب ادبیات هیوم باید گفت که در هنگام تجربه، این مشاهدات از نوع انطباعات هستند نه از نوع تصورات، زیرا مشاهدات مستقیم ما رونوشتی از حسیات دیگر به شمار نمی‌روند تا به‌عنوان تصور قلمداد شوند (Hume, 1748, pp. 8-11). بار دیگر همان مثالی را در نظر آورید که بر مبنای نظر کانت تحلیل کردیم؛ اکنون بر اساس تجربه‌گرایی بررسی‌اش می‌کنیم: حکم «آب در صد درجه به جوش می‌آید» با سه تصور حاصل می‌شود. نخست تصویری از آب، دوم تصویری از حرارت و سوم تصویری از به جوش آمدن همان آبی که در تصور اول حاصل شد. همانطور که این دو نگاه با یکدیگر دیده می‌شوند، چنین قضیه‌ای بدون تمسک به مقولات کانت که از عوامل ماتقدم به شمار می‌روند، به اجزای معرفتی‌اش تحلیل شد. لازم است که توجه داشته باشیم که تحلیل تجربی از این حکم بدون تبدیل آن به یک قضیه شرطی متشکل از دو قضیه حمله ساده - آنگونه که کانت معتقد بود -

انجام گرفت.

نتیجه‌ای که تا اینجا کسب شد این است که کانت در قضایای ماتقدم ارتباط بین تصورات را با احکام شرطی بیان می‌کند در حالیکه تجربه‌گرایان بدون تغییر صورت قضیه، آن را به شکل گزارش از یک رویداد بیان می‌کنند. نتیجه‌ای که تجربه‌گرایان می‌گیرند (یا حداقل از مقدماتی که بیان کرده‌اند مشخص است) این است که ما ارتباط میان دو تصور را حس می‌کنیم و با حس نسبت به آن علم حاصل می‌کنیم. در مقابل، کانت نتیجه می‌گیرد که هر حکم ما مخصوصاً احکامی که متوجه پدیدارها هستند در ذهن به صورت شرطی فهم می‌شوند و این شرطی کردن پدیدارها یکی در پی دیگری، بیان‌کننده همان خاصیت تقدم بر تجربه حکم است. اما می‌دانیم که آن قضیه‌ای که کانت آن را به صورت شرطی فهم می‌کند و آن قضیه‌ای که تجربه‌گرایان به صورت یک رویداد فهم می‌کنند، هر دو ناظر به همان پدیدار یا پدیدارها هستند، یعنی هر دو مثلاً به جوش آمدن آب در صد درجه را در نظر دارند. نتیجه‌ای که از تغییر صورت‌بندی رخداد فیزیکی از حالت اخباری به شرطی توسط کانت انجام شد در اصل تفاوتی در مسأله ایجاد نمی‌کند و از این حیث تفاوتی با تجربه‌گرایان ندارد زیرا او هم می‌خواهد یک رخداد مشهود را توجیه کند. حاصل بحث این است که حتی با نگاه تجربی صرف بدون نیاز به مقولات فاهمه کانتی می‌توان احکامی تشکیل داد و درباره آن‌ها به داوری نشست زیرا می‌دانیم محتوای هر حکمی که از تجربه ناشی شده باشد، در واقع ماده احکام حسیات است که تا اینجا تفاوتی بین دو دسته فلاسفه وجود ندارد. از حیث صورت احکام، کانت مقولات را منظم‌کننده و صورت‌بخش احکام می‌داند در حالیکه همانطور که در بالا به آن اشاره شد تجربه‌گرایان بدون کمک گرفتن از مقولات کانت می‌توانند «قضیه» را بیان کنند، اما در باب توصیف ویژگی‌های قضایای ترکیبی ماتقدم گفتیم که وجه تمایزشان با احکام متأخر در وجود شرایط ماتقدم فاهمه و حس است که واجد دو مشخصه کلیت و **ضرورت** هستند. اما نتیجه‌ای که از تحلیل صرفاً تجربی عاید ما شد نشان می‌دهد که مقولات چیزی اضافه و ضروری بر آنچه تجربه می‌شوند به تصدیق اضافه نمی‌کنند، شاید بتوان در این مورد خاص گفت که مقوله‌ای در ذهن است که با ورود آن به احکام، فاهمه قادر است از دو رویداد که به صورت حمله ساده بیان شده است، قضیه‌ای شرطی بسازد که البته این هم بیشتر به حوزه منطق مربوط می‌شود و توانایی ذهن در ترکیب قضایای شرطی.

اما نقطه اوج تفاوتی که بین کانت و تجربه‌گرایان وجود دارد موضع‌گیری نسبت به مقوله علیت است. در اینجا کاری نداریم که بین این دو موضع داوری کنیم و درصدد بر آییم که بین این دو دیدگاه یکی را بپذیریم؛ البته اذعان داریم که برداشت این دو گروه از مقوله «علیت» به هیچ وجه با یکدیگر قابل جمع نیستند.

هرچند پیش از این گفتیم که تجربه‌گرایان هم در چارچوب فکری خود و بی‌نیاز از شرایط ماتقدم احکام می‌توانند بیانی از پدیدارها ابراز کنند اما بدون شک باید گفت اینک ما یک پدیدار را که به تصور در آمده است، علت پدیدار دیگر بدانیم یعنی ظهور تصور دومی را منوط به تصور اولی



## (A Comparison of A Priori Synthetic Judgments and Hume's Theory of Abstract Ideas)

بدانیم، اصولاً متفاوت است با اینکه ما بین هر دو پدیدار صرفاً افتزان زمانی و مجاورت مکانی (Spacio-Temporal Conjunction) را حس کنیم نه یک رابطه ضروری. به بیان بهتر، این عبارت که پدیدار الف، پدیدار ب را به وجود می‌آورد از نظر کانت بیانی موجه است ولی از نظر افرادی مانند هیوم بیانی صرفاً از روی عادت. حضور چنین گزاره‌ای در یک دستگاه فلسفی ملزوماتی را مهیا می‌کند که با تجربه‌گرایی فاصله‌ای قابل توجه می‌گیرد. برداشت کانت از علیت بیان می‌کند که هر پدیدار، پدیدار دوم را بالضروره ایجاد می‌کند. کانت علیت را مقوله‌ای می‌داند که قانونمند بودن جهان منوط به وجود چنین رابطه‌ای میان پدیدارهاست. هر پدیدار ب توسط پدیدار الف که از حیث زمانی تقدم دارد، معین می‌شود (Determinate). بنابراین اصولاً پدیدار غیر قطعی (Indeterministic) ممکن نیست. عدم آگاهی انسان از وقوع یک پدیدار ب اولاً به دلیل جهل او نسبت به قانونی (Law) است که بر آن پدیدار نامتعیین حاکم است به طوریکه آن را معلول یک علت متقدم زمانی (پدیدار الف) می‌داند، ثانیاً به دلیل جهل او از شرایط اولیه‌ای (Initial Conditions) که پدیدار الف تحت آن شرایط و به واسطه قانونی قطعی، پدیدار ب را معین می‌کند (به بیان دیگر، جهان به گونه‌ای قطعی است که شرایط اولیه ۱ که علت را هم در بر می‌گیرد تحت قانون قطعی ۱، پدیدار نخست را معین می‌کند و تحت شرایط اولیه ۲ که علت دیگری را شامل می‌شود تحت قانون قطعی ۲، پدیدار دومی را معین می‌کند. اینکه شرایط اولیه چگونه است خود به واسطه قوانین دیگر و شرایط متقدم‌تر معین می‌شود).<sup>۲</sup> اما اگر علیت و یا هرگونه مفهومی دال بر نوعی ضرورت بین پدیدارها در میان نباشد، دیگر جا برای ورود رخدادهای احتمالی (Probabilistic Event) باز می‌شود و حتی می‌توان گفت رخدادی نیست که بتوان با اطمینان ادعا کرد قطعی است. بنابراین، صرف نظر از موجبیّت یا عدم موجبیّت جهان فی نفسه خارج، جهان پدیدار در قید هیچ قانون قطعی قرار نمی‌گیرد.

این دو بحث به نظر متناقض می‌رسند. از یک طرف می‌گوییم چه کانت و چه تجربه‌گرایان **یک برداشت** از رخدادهای طبیعی دارند منتها به دو شکل منطقی متفاوت، یکی پدیدار دال بر رابطه را می‌بیند و از آن صحبت می‌کند (تجربه‌گرا) و یکی بین دو تصور (موضوع و محمول) را که رخداد دال بر رابطه، مستلزم آن دو است، در قالب شرطی می‌ریزد (کانت)، اما از طرف دیگر یکی علیت را به عنوان رابطه‌ای ضروری بین دو تصور نفی می‌کند و تنها پس و پیش بودن این انطباعات (Impression) را قابل درک و موجه می‌داند، یکی شرط فهم هر رخداد طبیعی را منوط به وجود شرطی ماتقدم فاهمه می‌داند که در این مورد همان علیت مورد بحث است، لذا اینان **دو برداشت متفاوت** از این رابطه دارند.

این دو ادعا که مطرح شد ابدأ مانع الجمع نیستند، در ادعای اول ما به شروط ماتقدم حکم به یک رخداد (Event) تجربه‌پذیر توجه کردیم و نتیجه گرفتیم صورتی که کانت برای چنین تصدیقاتی شرط ضروری می‌داند از حیث معرفت‌شناختی چیزی بیشتر از آنچه تجربه‌گرایان می‌گویند در بر ندارد، اما در ادعای دوم ما به این توجه داریم که بنا به گفته‌های کانت در تجربیات عام ما از جهان پیرامون، یک

تصور ضرورتاً تصور ثانوی را ایجاد می‌کند و نتیجتاً علت دومی خوانده می‌شود. اینگونه نیست که اگر ما علی‌نندیشیم نتوانیم حکمی دال بر سقوط یک جسم به سمت زمین را عنوان کنیم، در حالیکه اگر ما علی‌نندیشیم نمی‌توانیم حکم قطعی برای همهٔ زمان‌ها، دال بر سقوط جسم به سمت زمین را ادعا کنیم.

### نتیجه

روشن شد که رابطهٔ علی به نحوی قضایای ترکیبی ماتقدم را از حسیات صرف تمیز می‌دهد اما از حیث دیگر آن‌ها را در یک دسته قرار می‌دهد. علیت و مقولهٔ آن در تحلیل کانت تا حد زیادی به رابطهٔ درونی بین دو پدیدار بر می‌گردد و دغدغه‌اش این است که آیا رابطهٔ آن‌ها از نوع ضروری است یا نه، اما بیان حکم شرطی با اینکه بنا به گفته‌های خودش قائم به مقولهٔ علیت است، اصولاً تنها به رابطهٔ این دو پدیدار در صورت‌بندی منطقی بر می‌گردد که ما یکی را «مقدم» (Antecedent) و دیگری را «تالی» (Consequent) می‌نامیم. خلاصه اینکه بحث ما راجع به مقولهٔ علیت به ماهیت حکم و رابطهٔ بین دو پدیدار بر می‌گردد، اما بحث اول ما که نهایتاً متوجه یکی بودن نظر تجربه‌گرایان و کانت شد در باب وجود حکم و رابطهٔ بین دو پدیدار است. پس وجه تمایز احکام ماتقدم کانت از بیان صرف انطباعات، ماهیت و نوع رابطه و اسناد است (علی یا غیر علی) و وجه شباهت احکام ماتقدم و احکام صرفاً دال بر انطباعات نفسانی، خود وجود و تحقق رابطه است.

### پی‌نوشت‌ها

۱- اصولاً بیان هر قضیه چه تحلیلی و چه ترکیبی مسبوق به دانستن معنای الفاظ مورد استفاده در قضیه است. معناداری قضیه نیز مانند معناداری جمله‌ها شرط کافی برای دانستن و معناداری الفاظ مستعمل در قضیه از نظر گوینده است. بیان یک قضیه که قابلیت صادق و یا کاذب بودن داشته باشد منوط به معناداری آن خواهد بود. شرط لازم معناداری نیز دانستن معنای اجزای زبانی سازندهٔ قضیه است. لذا انتقاد کواين از تفکیک قضایای تحلیلی و ترکیبی - به دلیل اینکه لغات تحت یک کل معرفتی معنا می‌یابند - به مرحلهٔ پیش از صورت‌بندی قضیه بر می‌گردد، در حالیکه تفکیک مورد نظر مقاله ناظر به مرحله پس از بیان یک قضی، معنادار است، شرایطی که معنای لغات معین فرض می‌شود. رجوع شود به Quine, 1953, pp. 20-24.

۲- برای بحث مبسوط و دقیق پیرامون قطعیت رخدادها و قوانین طبیعت رجوع شود به Melnick, 1973, pp. 130-135.

### منابع

کانت، امانوئل. (۱۳۸۳). *سنجش خرد ناب*، ویراست دوم، ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی، تهران: امیر کبیر.

- Hume, D. (1748 [2007]). *An Enquiry Concerning Human Understanding*, P. Millican (ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Melnick, Arthur. (1973). *Kant's Analogies of Experience*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Quine, W.V.O. (1953). *Two Dogmas of Empiricism*, In: From a Logical Point of View. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Strawson, G. (2003). *The Secret Connexion*, Oxford: Oxford University Press.

